

سخنرانی افتتاحیه کنگره سوم حزب کمونیست کارگری

منصور حکمت

در شروع کنگره قبل در بحث افتتاحیه از این صحبت کردیم که حزب باید خود را آماده بکند و اوضاع دارد عوض میشود. موقعیت حزب را به قطاری تشبیه کردیم (و بعدا این تمثیل تفاسیر مختلف و جالبی هم بخود گرفت)، قطاری که دارد براه میافتند، از ایستگاه خارج میشود و بزودی سرنشیناش با منظره های بسیار متفاوتی روبرو میشوند که شباهتی با آنچه در آن لحظه میبینند ندارد. منظره ها بشدت دگرگون میشوند. دو سال و خرده ای قبل گفتیم که حزب میروید به سمتی که بطور غیر قابل بازشناسی تغییر کند و نقش کاملا متفاوت و جدیدی پیدا بکند. در آن کنگره از خودمان خواستیم که همگام با این وضعیت متحول شونده ما هم متحول شویم. یک عنصر اساسی حرکت ما تغییر خودمان است و بعدا به این میرسم که چرا برای اینکه اساسا بتوانیم چیزی را تغییر بدهیم باید بدوا خودمان را تغییر بدهیم. اینکه چرا فقط یک کمونیسم متفاوت میتواند پیروز شود. و ما دائم داریم در جهت این تفاوت سیر میکنیم و این کنگره ها از جمله مقاطعی است که ما این پرچمها را بلند میکنیم که باید از این سمت برویم و باید به این شیوه راهمان ترسیم کنیم و مسیرمان را ادامه بدهیم.

ما در کنگره قبل پیش بینی کردیم که اوضاع بشدت دگرگون خواهد شد، و شد، بسرعت دگرگون شد. اگر بخواهیم این دوره را سال چیزی اسم بگذاریم، نه سال خاتمی بود، نه سال دفتر تحکیم وحدت بود، نه سال دوم خرداد بود، این سال حزب کمونیست کارگری بود. از هرکه پرسید به شما میگوید که اتفاق جدیدی که در عالم سیاست در دو سال گذشته ایران افتاد، حزب کمونیست کارگری بود. روی نقشه ایران نبود، در معادلات سیاسی ایران نبود، الان هست. مشکل ولی فقیه نبود، الان هست، مشکل وزارت اطلاعات، نبود الان هست، مشکل روشنفکران مجاز داخل نبود، الان هست. یک چیز جدیدی به تمام معادلات قبلی اضافه شد و آن حزب کمونیست کارگری است. در کنگره قبل گفتیم داخل و خارج به هم وصلند، برای اینکه شما در ایران یک جنبش بشوید لازم نیست اعضاء حزب در خارج را از طریق شرکت های هواپیمائی به داخل بفرستید. همین شد. امروز موجودیت داخل کشوری حزب کمونیست کارگری از موجودیت خارج کشوری اش بزرگتر، معتبرتر و مطرح تر است. نه فقط با آمار و ارقام میشود این را نشان داد، میشود رفت در صحنه سیاست ایران و نگاه کرد و دید حزب کمونیست کارگری ایران کجاست، میشود از یک نفر در خیابان پرسید کجاست، از "استاندار کردستان" پرسید کجاست، از سردبیر فلان نشریه دوم خردادی پرسید کجاست، از خامنه ای وقتی دارد میروید نماز جمعه پرسید حزب کمونیست کارگری کجاست. و آنها به شما خواهند گفت که آیا در این دو سال واقعا منظره عوض شد یا نه. حزب کمونیست کارگری که دو سال و خرده ای پیش میگفت "ما یک جریان خارج کشوری هستیم و الان وظایف جدیدی روبروی ماست، اوضاع دارد در ایران عوض میشود و ما باید خودمان را آماده کنیم که یک حزب اجتماعی در مقیاس ایران باشیم"، الان میتواند برگردد و بگوید ما حزبی هستیم در ایران، شناخته شده، بانفوذ و با اعضاء بسیار. و این تصمیم کنگره قبلی بود که باید چنین حزبی بسازیم.

همانطور که گفتیم آن منظره ها بشدت عوض شدند، سوالی اگر هست اینست که آیا ما هم پایای آنها عوض شده ایم؟ و بنظر من این کنگره هنوز به یک معنی راجع به ماست. راجع به ماست و اینکه آیا میتوانیم آنقدر متحول بشویم که نقشی که از ما انتظار میروید را به عهده بگیریم؟ پلها پشت سر حزب کمونیست کارگری دیگر خراب شده است، این حزب را دیگر به هیچ عنوان نمیشود به قالب ناتوان و منزوی و بی تاثیری که چپ در دهه

های متمادی در ایران داشته برگرداند. این حزب را اگر من و شما هم رها کنیم، در تهران و اصفهان و آبادان و رشت و تبریز کسانی که ما فقط حرفمان را به آنها زده ایم، شعبه اش را تشکیل میدهند، حتی منتظر ما نمیشوند. حزب کمونیست کارگری در شلوغی های آینده ایران تشکیل میشود حتی اگر من و شما هم تصمیم بگیریم آن را تعطیل کنیم. پلها پشت سر حزب کمونیست کارگری خراب شده است، این حزب فقط باید جلو برود. و برای اینکه جلو برود، برای کسانی که در این کنگره جمع شده اند یک بینش جدید، یک نگاه جدید به خودشان و وظایفشان را ایجاب میکند. و اگر این کنگره بتواند یکبار دیگر این بینش جدید را مطرح بکند و حتی یک هل دیگر به همه ما بدهد و ما را روی آن مسیری که باید برویم بیاندازد، بنظر من کنگره موفق بوده حتی اگر تعداد قطعنامه هایمان در دو روز کنگره سه چهار تا بیشتر نباشد.

همانطور که گفتم صحبت بر سر خود ماست و تحولاتی که ما بعنوان یک حزب سیاسی از سر میگذرانیم. ببینید کمونیسم را همیشه همه جا بعنوان ناجی جهان، ناجی مردم، معرفی میکنیم. آموزگار طبقه کارگر، آموزگار جامعه که ایده های نو را میبرد، روشنگر است، حزبی که نجات میدهد، آزاد میکند. در صورتیکه ما، لااقل در بیست و پنج شش سالی که ماها فعال بوده ایم (بعضی هایمان بیشتر)، این را دریافته ایم و بعدا با نگاه به جهان "سوسیالیسم" و جنبش جهانی "کمونیسم" مطمئن شدیم، که اتفاقا اولین کاری که باید کرد اینست که خود این ناجی را آزاد کرد. اگر کسی را باید آزاد کرد، اول خود آزادکننده است، اگر کسی را باید آموزش داد، اول خود این آموزگار است. این جنبش نمیتواند در قامتی که در سال ۱۹۷۸ دارد، به جایی برسد و با آن قامت نمیتواند چیزی را تغییر بدهد. لای دست و پای جامعه رهاست، بی تاثیر است، در حاشیه است، برایش تصمیم میگیرند، سرنوشتش را رقم میزنند و هر بار در مقاطع تاریخی قربانی اش میکنند. چپی که بخواهد نجات بدهد، آزاد کند، آموزش بدهد، روشنگر باشد، اول خودش باید نجات پیدا بکند، آزاد بشود، روشن بشود و آموزش ببیند. و این پروسه ای است که ما از بیست و چند سال پیش شروع کرده ایم. وقتی امروز از انتهای این پروسه، به گذشته این جریان ما که در روز خودش یک سیر پرتلاطم و پرمهمه بقاء و مبارزه و فعالیت و انتشار و دوندگی بود، نگاه میکنید، الگوهایی در آن میبینید. میبینید که چطور یک نوع کمونیسم معین در ایران بوجود میآید، خودش را تعریف و بازتعریف میکند، قید و بند آن میراث دست و پاگیری که متعلق به کمونیسم نیست، بلکه محصول تحریف کمونیسم و شکست کمونیسم است را از دست و پای خودش باز میکند، یک نوع سوسیالیسم متفاوت درست میکند که تازه بتواند برود دنیا را نجات بدهد. که بتواند برود کسی را روشن کند. که بتواند برود چیزی را تغییر بدهد. ما هنوز در میانه آن راهیم. حزب کمونیست کارگری باید متوجه بشود و آن مسیر را آگاهانه دنبال کند، مسیری که از یک کمونیسم حاشیه ای، غیرکمونیستی، غیرکارگری، غیرفعال، غیرپراتیک، غیراجتماعی به یک کمونیسم کارگری اجتماعی دخیل در سرنوشت جامعه که توان و اشتیاقش را دارد که قدرت را بگیرد و زندگی مردم را عوض کند تبدیل شود. تمام داستان ما بر سر تغییر زندگی مردم است. هیچ چیز جز تغییر زندگی بشر زمانه خودمان، فلسفه کمونیسم را توضیح نمیدهد. کمونیسم نه تئوری است، نه تز و نه دنباله دیالکتیک و فلسفه ماتریالیسم است. بلکه تلاش انسانی هر دوره است برای اینکه دنیایشان را عوض کنند، آنطور که فلسفه و تئوری و همه چیز برایشان روشن کرده است. برابر بشوند، آزاد بشوند. و کمونیسمی که نخواهد این کار را بکند شانسی ندارد. و کمونیسمی که میخواهد چنین کند، اول باید بداند که چطور میتواند از عهده این کار بر بیاید. چه چیزی مانع از قوی شدنش است، چه چیزی مانع از قدرتمند شدن و پیروز شدنش است. این کلمات همه اش در قاموس آن کمونیسم کفر بود. "قدرت"، "پیروزی"، "بدرست گرفتن سرنوشت جامعه"، قرار بود کمونیستها این کارها را نکنند! قرار بود کمونیستها بروند کتاب بنویسند، "اندیشه" بدهند و بعد سیاست

را بدست احزاب دیگری بسپارند که ظاهراً همیشه میخواهند "دمکراسی" بیاورند و هیچوقت هم نمیآورند، برای نود و نه درصد مردم هیچوقت نمیآورند. کمونیستها را بعنوان جریانی که باید در حاشیه باشد حرف بزند، ویترونی که در ضمن باید باشد، نبودنش بد است، ولی خودش را نباید در سرنوشت جامعه و در سرنوشت قدرت نباید دخالت داد، تعریف کردند، بطوریکه وقتی ما از قدرت حرف زدیم خیلی ها شوکه شدند. ، وقتی من دو سال پیش به یک روزنامه در آلمان گفتم با پنج درصد جامعه که میشود سه میلیون نفر ما قدرت را میگیریم، سلطنت طلب ها نگفتند نمیشود، آمریکا نگفت نمیشود، این چپها بودند که گفتند نمیشود. با سه میلیون نفر میخواهید قدرت را بگیرید؟! من الان میخواهم این عدد را پائین بیاورم (خنده و کف زدن حضار). بنظر من با دو میلیون، با یک میلیون هم میشود. چرا نمیشود؟ باید بشود. من شنیده ام که حکومتهای منتخب مردم را به نیروی یک اقلیت نمیشود انداخت، ولی چرا استبدادهای خشن را با یک اقلیت نمیشود انداخت؟ این فرمول دیگر از کجا در آمده؟ چرا نمیشود آپارتاید را با یک اقلیت مبارز انداخت؟ چرا نمیشود آلمان اشغالگر را از کشور فرانسه با کمک یک اقلیت مبارز مسلح بیرون کرد؟ چرا نمیشود یک رژیم آخوندی را در یک مملکت با کمک یک اقلیت انداخت؟ من شنیده ام حکومت پارلمانی دمکراتیک را نمیشود با نیروی اقلیت انداخت، بله، ولی اگر حکومت واقعا پارلمانی و دمکراتیک باشد آنوقت ما رای اکثریت را میآوریم. ولی وقتی حکومت مربوطه خودش نماینده یک اقلیت ناچیز و سمبل عقب ماندگی و ارتجاع است و به زور اسلحه سر پا ایستاده، با دو نفر هم اگر بشود انداختش باید انداخت. ولی چپی که ما داریم از آن جدا میشویم، قصد ندارد کاری بکند، میخواهد با رفیق خودش حال بکند، این بحث را قبول ندارد. که یک حزب کمونیستی بخواهد بالاخره یک مقطع معینی قدرت را بگیرد. کسب قدرت یک مساله پراتیکی و عینی است. قدرت را "بطور کلی" نمیگیرند، یک روز چهارشنبه ای، در ماه معینی، در حالت جوی معینی، یک عده معینی پا میشوند میروند قدرت را میگیرند. اگر بنا باشد قدرت همیشه فصل آخر کتاب علمی ما باشد، هیچوقت به آن نمیرسیم. باید یک روزی را تعیین کنیم که بتوانیم در آن قدرت را بگیریم. و آن روز برای حزب کمونیست کارگری یکی از همین روزهایی است که در یک سال، یک سال و نیم، دو سال آینده ممکن است رخ بدهد و اگر ما نگیریم، اینطور نیست که خیال کنیم قدرت را نگرفته ایم اما "فردا بر میگردیم". فردا دیگر بر نمیگردیم. کمونیسم شکست خورده را میکوبند و له میکنند. کمونیسم شکست خورده لیبرالیسم شکست خورده نیست که برود خانه و روزنامه اش را در بیاورد. کمونیسم شکست خورده را چنان میزنند که سی سال کنار برود.

یک فرصت تاریخی جلوی کنگره و جلوی حزب کمونیست کارگری هست که برود نقش خودش را بازی کند و اگر این کنگره بتواند بگوید چه نقشی را میخواهد بازی کند و چطور باید بازی کند و بالاخره به ما بگوید که چه چیزی را باید در خودمان تغییر بدهیم تا به آنجا برسیم کنگره موفق خواهد بود.

سیری که ما طی کرده ایم، سیر تکوینی که از بیست و چند سال پیش طی کرده ایم، از گروه فشار (و حتی گروه فشار هم کلمه قلنبه ای است. واقعیت اینست که در سطح سیاسی کسی فشار ما را حس نمیکرد)، از محافل فکری-تبلیغی کمونیستی به حزب سیاسی سیری است که باید آگاهانه دنبال کنیم. عده ای فکر میکنند گذار از تئوری به سیاست، یک سقوط است. گویا هرچه شما از قلمرو ناب تئوری دور میشوید و به عمل نزدیک میشوید دارید افت میکنید: "فلانی قبلاً آناتومی لیبرالیسم چپ مینوشت، در صورتیکه الان فقط از سرنگونی حرف میزند!". این در قاموس آنها پسرقت محسوب میشود. یک قدم آنورتر اگر همان آناتومی لیبرالیسم چپ را هم ننویسی و بجایش فقط شعر بگویی حتی آدم مهمتری هستی! واقعا در فرهنگ روشنفکری و الیستیستی ای که قصد تغییر جامعه را ندارد، قصد تفسیرش را هم حتی واقعا ندارد، فکر همیشه از عمل مهمتر است، جنبش فکری همیشه از

جنبش عملی مرحله عالیتری را نمایندگی میکند و محفل فکری همیشه میتواند به حزب سیاسی فخر بفرشد. برای ما اینطور نیست. حرکت از اندیشه های کمونیستی به یک جنبش زمینی سیاسی که بتواند دست ببرد به آن جامعه معین، با اقتصادش، با سیاستش، با پلیسش، با آخوندهایش، با جهلش، با وضع آموزش و پرورش و تغذیه مردم و غیره و بخواهد همه را تغییر بدهد، یک حرکت رو به بالاست. اگر فکر نخواهد به عمل تبدیل شود به نظر من مفت نیارزد. با صاحبش فوت میکند. بنابراین حرکتی که ما طی کرده ایم از محافل روشنگر کمونیستی که نقدش به جامعه، به کمونیسم معاصر خودش و به برداشت های غلط را میگوید، به یک حزب سیاسی که میخواهد دست ببرد چیزی را تغییر بدهد، تکامل و تعالی جنبش است. رفقا، کلمه "حزب سیاسی" کلیدی است. رفقا! ما میخواهیم "حزب سیاسی" تشکیل بدهیم و باور کنید که هنوز تشکیل نداده ایم، داریم تشکیل میدهم. ببینید بیست و چند سال پیش من کمونیست بیست و هفت هشت ساله که میخواستم فعال بشوم، میبایست بروم لای فرمولهای عجیب و غریب چپ آن زمان که در هیچ خیابان و کوچه ای و کارخانه ای نبود، فقط در محفل چریکی (و بتازگی غیر چریکی) خودش بود دنبال کلمات کلیدی ای بگردم تا ببینم چه میگوید، راجع به "رویزیونیسم" چه میگوید؟ راجع به "بورژوازی ملی و غیرملی" چه میگوید؟ و این کدها را نگاه کنم ببینم میتوانم با آنها کار کنم یا نه. و البته آنها تقریباً مرا به هیچ کاری وادار نمیکردند بجز آنکه مثل خودشان حرف بزنم. امروز کسی که در ایران از وضع زندگی اش ناراضی است، کارگری که میگوید این در شان من نیست، جامعه نباید اینطور باشد، جوانی که میگوید چرا در تمام دنیا من باید در این بدبختی زندگی کنم؟ فرق من با مردم فرانسه چیست؟ زنی است که میگوید آخر این چه سهمی است که برای من گذاشته اند، اینها باید بتوانند بروند به جایی بپیوندند، متشکل بشوند، متحد بشوند و از فردا مبارزه شان را شروع کنند، از فردا تبلیغ کنند، شلوغ کنند، تظاهرات کنند، اعتصاب کنند، قیام کنند. اگر من سال ۵۷ سازمانی را میشناختم که میشد با آن رفت و این کارها را کرد، الان اینجا نبودم. من و شما اگر در سال ۵۷ و ۵۸ بجای پیوستن به محافل فکری سیاسی و گروههای چپی که راجع به خودش حرف میزد و به خودش فکر میکرد، حزب سیاسی کمونیستی رادیکالی را در صحن جامعه میدیدیم که میشد به آن پیوست، ما آنوقت در انقلاب شرکت کرده بودیم و آنوقت خمینی نیامد و آنوقت خامنه ای نبود و آنوقت صد هزار اعدام نبود، و آنوقت یک نسل از زنان این مملکت مثل شهروند درجه دوم زندگی نمیکردند ("شهروند درجه دوم" هم کلمه زیادی است... واقعا نمیدانم چطور توصیف کنم که توهین نباشد). این بیست و چند سال بدبختی نبود، اگر چیزی مثل حزب کمونیست کارگری که میشود رفت عضو آن شد و مبارزه را شروع کرد جلوی من و تو و دیگران بود. اما نبود و ما مجبور شدیم یکی را خودمان بسازیم و از مرحله "مانوفاکتور" شروع کنیم. ولی باید این را به ثمر برسانیم، این باید یک حزب سیاسی بشود. باید برود در کوچه های مردم، در تک تک شهرها و محلات و دهات، همه جا، شعبه داشته باشد، هر آدمی که از وضع زندگی اش ناراضی باشد بتواند عضو بشود، بتواند در آن رای بدهد، در آن اسلحه بدست بگیرد، بتواند به کمکش اعتصاب سازمان بدهد، بتواند به کمکش جواب اقلیت بورژوازی زورگوئی را بدهد که الان سر کار است و اگر این حزب وجود داشته باشد یکشبه شکستشان میدهد. ما حزب اکثریتیم. حتی اگر اکثریت با ما نباشد ما حزب اکثریتیم. چرا اکثریت با ما نیست؟ برای اینکه نمیگذارند با ما باشد. کو آن شرایط آزادی که آدمها بتوانند انتخاب کنند؟ کو آن شرایط آزادی که آدمها بتوانند حرفشان را بزنند؟ ما حزب اکثریتیم و موظفیم اجازه بدهیم اکثریت متحد بشود. موظفیم تشکیلاتی درست کنیم که اکثریت بتواند در آن عضو بشود. موظفیم تشکیلاتی درست کنیم که اکثریت بتواند به کمکش تظاهرات بکند یا ارتش سرخ راه بیندازد. ما موظفیم. هر کس میخواهد امروز تئوری بحث کند برود بکند. ما به تئوری پرداختیم و بهتر

و جدی تر از بقیه، برای اینکه به اینجا برسیم، برای اینکه بتوانیم کلید تغییر جهان را پیدا کنیم. برای اینکه بتوانیم یک جنبش سیاسی درست کنیم که دست میبرد به جامعه و تغییرش میدهد، بطوریکه بعد از ما طول عمر مردم بیشتر بشود، مسکن شان بهتر بشود، حرمتشان بالاتر باشد، خوشبخت باشند، آدمهای واقعی که من و شما نمیشناسیمشان. هدف ما اینست و موظفیم کاری بکنیم که آن آدمها بتوانند سرنوشتشان را بدست بگیرند. ما باید یک "حزب سیاسی" درست کنیم. حزب سیاسی کلید قضیه است. و این کنگره، و علنیتش، برای مثال بخشی از پروسه ای است که ما طی آن یک حزب سیاسی درست میکنیم. وقتی این کنگره علنی است دیگر مال ما نیست، مال آنهاست، مال مردمی است که بیروند، نگاهش میکنند، قضاوتش میکنند، راجع به آن تصمیم میگیرند، میپسندندش یا نمی پسندندش. حزب مال آنها میشود. ما داریم حزب کمونیست کارگری را به مردم، به کارگران، میدهیم. ارث پدر من و شما نیست. حزب مردمی است که میخواهند به کمکش، این دفعه دیگر سرشان کلاه نرود. این دفعه دیگر نمیخواهند شکست بخورند و ما موظفیم بموقع برسیم، بموقع برسیم و این حزب را به دستشان برسانیم. و این یک پنجره کوچک سیاسی است که جلوی ماست، یک پنجره کوچک تاریخی است که جلوی ماست. یک فرصت محدودی است. وقتیمن در روزنامه (انترناسیونال هفتگی) گفتم این یک فرصت محدودی است و ما ممکن است این فرصت را از دست بدهیم. رفقائی تذکر دادند که این روحیه ها را پایین میآورد! من گفتم ما ممکن است نفهمیم مساله چیست و ممکن است خراب کنیم و ممکن است این فرصت را از دست بدهیم. به نظر من آنچه باشکوه است اینست که این فرصت را داریم. اگر کسی معتقد است "نه ما انجام میدهیم! نه حتما ما پیروز میشویم!" بنظر من مساله را بدرستی درک نکرده است. میگویند "پیروزی کمونیسم اجتناب ناپذیر است!" خیر، هیچ چیز در کمونیسم اجتناب ناپذیر نیست، به آدمهایی بستگی دارد که بروند آن کار را بکنند، و سر وقت، بموقع، با سرعت، با انرژی کافی. کمونیسم اگر آدمهای معین کمونیست در لحظات معینی از تاریخ، اراده های معینی نکنند و آن ظرفیت و کالیبر را در خودشان بوجود نیاورند که آن اراده را جامعه عمل پیوشانند، شکست میخورد. کمونیسم را هشت سال نمیشود مثل دفتر جهانگردی در یک کشور دائر نگهداشت. کمونیسم را نمیشود هشت سال مثل یک فروشگاه زنجیره ای در یک کشور نگهداشت. در کشورهای اختناق زده نمیشود. یا پیروز میشوی یا میزنندت و طوری میزنند که بتواند سی سال انباشت سرمایه شان را بکند، سی سال بدون اعتصاب را بگذرانند، سی سال بتواند مردم را پس و پیش بکنند. در نتیجه فکر نکنید ما موقعیت مان مثل لیبرالها و سلطنت طلبها و دو خردادی هاست، اینطور نیست. ما یا باید ببریم یا ازمان میبرند.

از اینجاست که معتقدم این کنگره در مهمترین مقطع تاریخ زندگی حزب کمونیست کارگری برگزار میشود. پیامی که از اینجا بیرون میرود، علاوه بر آدمهایی که بیرون میروند، باید این را به مردم نشان بدهد که این حزب هست، دیگر نمیگذارد که سرنوشت مردم ایران و سرنوشت طبقه کارگر ایران و سرنوشت آزادیخواهی و حرمت و شرف انسانی در ایران دست یک عده آخوند و ملی گرا و کاپیتالیستی باشد که از انقلاب مشروطیت تا اینجا مردم را بازیچه خودشان کرده اند. دیکتاتوری بعد دیکتاتوری آورده اند. مردمی که میتوانند برای خودشان رفاه و خوشبختی ببار بیاورند را بدبخت نگهداشته اند. باید به دور اینها خاتمه داد. حزب کمونیست کارگری فرصت کوچکی دارد که در این نقش معین ظاهر بشود. آنجا برود. و اگر آنجا نرود، رفقا، برنمیگردد اینجا! برمیگردد به دوران اختناق که کمونیست در آن کیمیاست.

اما اگر حزب کمونیست کارگری این نقش را بازی کند، اوضاع فقط در ایران تغییر نمیکند، هر حزبی امروز در

یک کشور شصت میلیونی کمونیسم را دم دروازه قدرت ببرد، حتی نه داخل آن، پرچم سرخ را در تک تک پایتختهای اروپا بالا میبرد، جنبش کارگری این کشورها را احیاء میکند، تئوری مارکسیسم را احیاء میکند، کمونیسم را در تک تک دانشگاههای اروپا احیاء میکند. اگر در ایران، در کره، برزیل، آرژانتین، آفریقای جنوبی و در هر کشوری با این ابعاد و اهمیت در اقتصاد سیاسی جهان امروز، یک حزب بلشویکی از جنس ما یک بار دیگر کاری را که بلشویکها کردند انجام بدهد. نقشه جهان یک بار دیگر عوض میشود، یک بار دیگر روز از نو روزی از نو. مساله فقط ایران نیست، حزب کمونیست کارگری باید تصمیم بگیرد آیا جثه اش به اندازه کافی بزرگ هست و شهامتش به اندازه کافی زیاد، که این وظیفه تاریخی که بسویش پرت کرده اند را بگیرد و نیندازد؟ رفقا! نمیشود نگرفت و نیافتد، اگر نگیریم میافتد و تمام است. بنظر من این داستان این کنگره ماست، و نقشی که حزب ما باید بازی بکند.

بنظر من ما در این جهت خیلی پیش رفته ایم، فاصله ای که ما از چپ تاکنونی گرفته ایم، بسیار است. این حزب نه در ذهن خود ما، نه در ذهن مردم و نه در ذهن خود این چپهایی که فکر میکنند با ما هم خانواده اند و هنوز باید نصیحتمان کنند، با این چپ قابل مقایسه نیست. ولی خودتان را با آنها مقایسه نکنید. خودتان را با وظایفی که روبرویمان است بسنجید. آیا ما میتوانیم حکومت را در ایران بدست بگیریم؟ چطور؟ با چه مکانیسمی؟ آیا ما آنقدر کادر داریم یک کابینه کمونیستی تشکیل بدهیم؟ آیا میتوانیم در هر کوچه و خیابانی یک آژیتاتور سوسیالیست بگذاریم که مردم را بسیج نگه دارند؟ اگر آمریکا از حکومت ما خوشش نیاید با آن چکار میکنیم، سیاست ما چیست؟ پاکستان بمب اتم دارد، چکار میکنند؟ جواب ما به این مساله چیست؟ مسلمین را چطور از میدان بدر میکنیم؟ چقدر طول میکشد تا ما برابری مردم را در یک منشور اعلام کنیم و چقدر نیرویش را داریم که پیاده کنیم؟ این سوالهای واقعی ای است که برای آدمهایی که تصمیم گرفته اند برای جامعه شان و هم دوره ای هایشان منشا اثر باشند باید طرح بشود. ما خودمان را با وظایفمان باید مقایسه کنیم نه با کسانی که پشت سر گذاشته ایم و متاسفانه هنوز زیادی به آنها نزدیکیم. هنوز متاسفانه زیادی به آن چپ نزدیکیم تا به وظایفمان، ولی این کنگره بنظر من قدم آخری است که ما میتوانیم برداریم و نشان بدهیم جای دیگری میخواهیم برویم و کار دیگری میخواهیم بکنیم.

من نمیخواهم وقتتان را بگیرم، در بحث هایی که من در دو قطعنامه بطور مشخص، قطعنامه اوضاع سیاسی و قطعنامه موقعیت ویژه حزب کمونیست کارگری، میکنم به این مساله بر میگردد، فقط میخواهم سرخط بحثی که بنظر من این کنگره باید رویش خم شود را در اینجا مطرح کرده باشم. رفقا! ما در یکی از تعیین کننده ترین لحظات تاریخ جامعه ایران بسر میبریم. همه شما میدانید که حکومتی که سر کار بوده با انزجار عمومی ای که بوجود آورده دارد میافتد. یک خلا سیاسی بوجود میآید. این خلا سیاسی به روتین جامعه تبدیل نمیشود، یک چیز دائمی نمیشود، یکی پرش میکند. این خلا را یکی پر میکند. حزب کمونیست کارگری برای اولین بار در یک قدمی یک پیروزی نشسته است. بنظر من باید رویش را برگرداند و این پیروزی را ببیند و دیگر به گذشته اش فکر نکند. و بنظر من باید برود برای این پیروزی. برود برای قدرت. برود بگیرد و میتوانیم. ولی کاری هرکولی است رفقا! کار ابدا ساده ای نیست. نوع دیگری رهبری از ما میخواهد، نوع دیگری فعالیت از ما میخواهد، نوع دیگری تبلیغات از ما میخواهد، نوع دیگری از حضور میخواهد، نوع متفاوتی از انرژی میخواهد، نوع متفاوتی از اتحاد میخواهد، کسانی که بخواهند بروند به کام این مهلکه نوع دیگری از اتحاد لازم دارند. نوع دیگری از اراده و تصمیم میخواهد، لطفا هرکس دوست دارد نچار بشود، بنا

بشود شعر بگوید، کتاب بنویسد بگذارد برای دو سال دیگر اگر شکست خوردیم. الان حزب کمونیست کارگری باید بصورت یک نیروی فشرده سیاسی به قلب جامعه ایران برود. باید تغییرش بدهد. بنظر من باید این کار را بکند و میتوانیم بکنیم. آن چیزی که هیجان انگیز است دورنمای پیروزی ما نیست. بنظر من چون شانسمان کم است. آن چیزی که هیجان انگیز است اینست که برای اولین بار امکانش هست. برای اولین بار سرنوشت شما را به دست خودتان سپرده اند. و برای اولین بار ما میتوانیم کمک کنیم مردم سرنوشتشان را بدست بگیرند. این شانس، هرچقدر که کوچک، است که هیجان انگیز است.

و این یک سوال اساسی است که جلوی ماست. گفتم که حزب کمونیست کارگری پلها را پشت سر خودش خراب کرده است. این غول را دیگر نمیشود توی آن قوطی کرد. تمام شد. حزب کمونیست کارگری بیرون آمده، مردم آن را دیده اند، ازش انتظار دارند، به شما ایراد میگیرند، بروید پای تلفن ببینید از تهران به حزب چه میگویند. راجع به این کنگره چه میگویند؟ میپرسند چکار میخواهید بکنید؟ ما در ایران چکار کنیم؟ برنامه چیست؟ آلترناتیو چیست؟ چه شعاری بدهیم؟ کجا جمع بشویم؟ و ما فقط جواب اینها را نباید بدهیم، باید جواب بدهیم که اگر خامنه ای تصمیم گرفت توی گوش خاتمی بزند، چقدر طول میکشد ما شهرها از دست هردوشان در بیاوریم؟ اگر در تهران کودتا و حکومت نظامی بشود حزب کمونیست کارگری این را باید بعنوان سوت شروع یک دوره جدید بشنود. و حزب کمونیست کارگری باید حزبی باشد که خیزش مردم را سازمان میدهد و رهبری میکند. چقدر طول میکشد ما خودمان را برای این آماده کنیم؟ حزب تا چه حد در قالب روحی و ذهنی برای این کار هست؟ چقدر رهبری ما خودش را در این ظرفیت میبیند؟ امروز مردم ما را در این ظرفیت میبینند. امروز اگر مردم چهار تا نیرو در ایران بشمارند، یکیش حزب کمونیست کارگری است. دو سال و نیم پیش وقتی در کنگره دوم ما این را پیش بینی کردیم، به نظر خیلی ها مهجور میآمد. الان چه کسی میتواند در این تردید کند که حزب کمونیست کارگری چشم و چراغ رادیکالیسم ایران است؟ ببینید، جامعه کمونیسم خودش را پیدا میکند. هر کمونیسمی که بتواند پیدا کند. در دوره تلاطم جامعه احتیاج به چپ رادیکال دارد، آدم محروم احتیاج به چپ رادیکال دارد. امروز یک پرچم میبینند و آن حزب کمونیست کارگری است. مردم ما را بعنوان کمونیسم این دوره ایران انتخاب کرده اند. کسی بعد از حزب کمونیست کارگری دنبال سازمان کمونیستی چپ در ایران نیست. اگر کمونیسم در ایران بخواهد خودش را متشکل کند سراغ این حزب میاید. از کارگر کارخانه تا جوانهای دانشگاهی تا معلم ها تا هرکس، از خودش میپرسد حزب کمونیست کارگری کجاست؟ انتظار دارد حزب سازمانش بدهد. سراغ رهبری و کادرهای حزب را میگیرد. این یک جنبش سراسری، بزرگ و بسیار بزرگتر از این جمعی است که اینجا نشسته، نیروهایش را پیدا میکند و در دو سال گذشته درجه استقبالی که در ایران از ما شده، و انعکاسی که ما در ایران داشته ایم آنقدر شگفت آور بوده که الان دیگر بطور واقعی کسی نگران "خارج کشوری" بودن حزب نیست. سوال اینست که به این نیروهایمان در ایران خط بدهیم. سوال این نیست که نیروهای ما در ایران کجا هستند، سوال اینست که نیروهای ما در ایران خطشان چیست؟ الان باید چکار کنند؟ برنامه ما برایشان چیست؟ چه عکس العمل هایی باید در قبال مسائل مختلف از خودشان نشان بدهند؟

رفقا من حرفم را اینجا تمام میکنم، با امید به اینکه کنگره متوجه این وظیفه تاریخی اش بشود. گفتم ما یک فرصت تاریخی معین بدست آورده ایم که نقشمان را بازی کنیم. این فرصت بسته میشود. تصور خودتان از سیاست را از احزاب لیبرال نگیرید، از اروپا نگیرید، از احزاب دو خردادی ایران نگیرید، از "دگراندیشان" ایران نگیرید. کمونیسم رادیکال در یک فرصت معین میتواند پیروز بشود. این شانس برای اولین بار در طول یک قرن در ایران بوجود آمده، رفقا این شانس فقط برای این نیست که ما در ایران کاری بکنیم، اگر ما حزب کمونیست کارگری

ایران را به حزبی تبدیل کنیم که پای قدرت است، اگر حزب کمونیست کارگری حزبی باشد که از نظر مردم باید دولت دستش باشد و میتواند دولت دستش باشد و این پروسه شروع شده باشد، آنوقت ما جهان را تغییر میدهیم، ما جهان را تغییر میدهیم. یک عمر مباحثه تئوریک و دفاع از مارکسیسم برای این بود که وقتی به این بزنگاه تاریخی میرسیم، شمشیرمان دیگر دستمان باشد. الان موقع این نیست که برگردیم عقب و چیزی را بسازیم. دیر است برای اینکه شما بروید چیزی را بسازید. باید با اسلحه ای که ساخته اید بروید به میدان و این اسلحه را ما در بیست و چند سال ساخته ایم.

من امیدوارم کنگره متوجه این نقش خودش باشد و بیشتر از این امیدوارم که بعد از کنگره متوجه این نقش خودمان باشیم. رفقا! در شیوه فعالیت ما، در احزاب کمونیست و ما بخصوص، رهبری و کادر مقولاتی تعیین کننده اند، کلیدی اند. اینکه این جنبش چکار میکند بستگی به این دارد که رهبری و کادراهایش دارند چکار میکنند. برای اینکه ما میدانیم طبقه و بطور کلی مردم به حزب انقلابی خود تاسی میکنند. برای اینکه میدانیم قیافه و شکل یک جنبش شبیه رهبری و کادراهایش میشود. در نتیجه توپ در زمین همه ماست. مائیم، ما اینجا و عده زیادی در خارج اینجا، که رهبران و کادراهای این جنبش را تشکیل میدهیم و این مائیم که باید تصمیم خودمان را بگیریم و من فکر میکنم این مضافی است که در اینجا جلو حزب کمونیست کارگری است. به تک تک این بحث ها همانطور که گفتم میرسیم، بخصوص به بحث جایگاه ویژه حزب کمونیست کارگری، من آنجا یک نوبت سر آن قطعنامه صحبت خواهم کرد. امیدوارم کنگره به این سمت برود. امیدوارم بتوانیم با حرفه ای گری سراغ مسائل کلیدی برویم. بتوانیم کنگره را متوجه وظایفی بکنیم که دارد و خطی که از این به بعد به حزب میدهد. رفقا! بعد از این کنگره است که سختی کار شروع میشود و اگر این کنگره راه درستی را نشان داده باشد، خط را تعریف کرده باشد، کار ما را ساده کرده. ولی واقعا دشواری کار بعد از این کنگره است و من توجه همه تان را به آن جلب میکنم. خیلی متشکرم.

(کف زدن ممتد حضار)